

همزمان با این وقایع، طرح نقشه‌های شوم‌برای سرنگونی حکومت آئنده در درون نیروهای مسلح بعدتازه‌ای بخودگرفت. در حالیکه واشنگتن کلیه شریان‌های اقتصادی شیلی را یکی پس از دیگری قطع مینماید. دولت آمریکا روابط بسیار دوستانه‌ای با نظامیان شیلی برقرار کرده و این روابط روز بروز نزدیکتر و حساس‌تر می‌شود. با وجودیکه ناظران سیاسی مهارت آئنده را در جلوگیری از انجام کودتای نظامی از طریق ایجاد روابط نزدیک و دوستانه با رهبران ارتش تحسین کرده‌اند، واقعیت این بود که اکثر افسران عالی‌رتبه و حتی بعضی از افسران جزء تحت نفوذ نیروها و عناصرددموکراتیک قرار داشته و دوستی شان نیز با آئنده کاملاً ناپایدار و دروغین بود. اصولاً بی‌احترامی نسبت به آئنده و نفرت از برنام‌های وی به اکثر افسران، درجه‌داران، و سربازان تلقین شده بود و آنان آئنده را انسانی میدانستند که با زیجه دست یک فلسفه فکری بیگانه و غیر انسانی بنا م‌مارکسیسم شده بود. وزیر دادگستری کا‌بینه آئنده در این مورد چنین می‌گوید:

"تلقین افرادرتبه‌های پایین نیروهای مسلح از سالیان پیش شروع شده و سابقه طولانی دارد. ولی افکار ضدسوسیالیستی بر ضد آئنده در میان افسران و درجه‌داران نیروهای مسلح شیلی زمانی کاملاً بیک مانیفست تبدیل شد که این افسران و درجه‌داران در پایگاه‌های آمریکایی واقع در پاناما و ایالات متحده دوره‌های مختلف نظامی دیده و به شیلی بازگشتند. آموزش تسلیحاتی این افسران و درجه‌داران، شستشوی مغزیشان را نیز بهمراه داشت. "سرجیو اینسانزا وزیر دادگستری دولت آئنده همچنین می‌نویسد:

"سنتاً" و از زمان‌های قدیم نیروهای مسلح شیلی خود را مسئول دفاع از تمامیت ارضی شیلی در مقابل متجاوزین خارجی میدانستند. چرا که شیلی از آغاز پیدایش تا کنون با کلیه همسایگانش (پرو در شمال، بولیوی در شمال شرقی، و آرژانتین در شرق) اختلافات مرزی داشته است. بنا بر این دفاع از تمامیت ارضی شیلی همراه با حس وطن پرستی پایه‌های اولیه و اساسی ارتش و نیروهای مسلح شیلی را تشکیل داده‌اند. اما پس از جنگ جهانی دوم و با شستشوی مغزی افسران و درجه‌داران شیلی بوسیله آمریکا، این افراد حس میهن پرستی و دفاع

از مرزو بومرانه بر مبنای مرزهای جغرافیایی بلکه بر مبنای عقیدتی پذیرفتند. بنا بر این دفاع از شیلی در دیدنظا میان این کشور و ارضاء حس میهن پرستی آنان به مبارزه بر علیه مارکسیسم چه در خارج و چه در داخل شیلی تبدیل شد که البته این خود جزئی از برنامهای جنگ سرد آمریکا بر علیه شوروی بود. بیشترین آموزش افراد نیروهای مسلح شیلی در آمریکا و پاناما در زمینه شکنجه و اقرار گرفتن از مارکسیستهای داخلی بودند. آموزش فنون جنگهای کلاسیک و استفاده از سلاحهای مختلف و آموزشهای ضد چریکی در این میان اهمیت ویژه ای داشت. (بر اساس مطالب منتشر شده از طرف جک اندرسن روزنامه نگار معروف و پروسدای آمریکایی، ارتش آمریکا برای سالیان متوالی سربازان کشورهای آمریکای لاتین را در جنگلهای پاناما برای جنگهای چریکی بمنظور مبارزه با کمونیستها تعلیم میداده است. بر اساس همین گزارش تا سال ۱۹۷۵ که سرانجام کنگره آمریکا باین آموزشها اعتراض کرده و آنها را خاتمه داد حداقل به ۵۰۰ نفر افسر و درجه دار نیروهای مسلح شیلی در این پایگاههای مخوف تعلیمات ضد چریکی و ضد شورشی داده شد.)

بر اساس این شستشوی مغزی بود که ژنرالهای شیلی بتدریج سخن از ضعفهای قانون اساسی در مقابل بله با رشد کمونیسم در درون جامعه شیلی نمودند و خواستار تغییراتی در آن شدند.

اینسانرا معتقد است که به افسران و درجه داران تعلیم یافته در آمریکا در طی دوره تعلیماتی شان تلقین شد که در صورتی که قانون اساسی جلوی رشد سوسیالیسم را نگیرد باید آنها را ترمیم و یا بکلی تعویض نمود. این تلقینات بوسیله ایجاد روابط نزدیک بین نظامیان شیلی و مربیان آمریکایی شان انجام شد. ایجاد روابط نزدیک نیز خود بوسیله شرکت در پارتهای شبانه و مسافرتهای مختلف و مهمانیهای پر عیش و نوش و غیره صورت میگرفت و جالب این بود که کلیه مخارج این عیاشیها از طرف وزارت دفاع آمریکا تاءمین میشد. پس از این تلقینات و شستشوی مغزی باین افسران و درجه داران گفته میشد که برای جلوگیری از رشد کمونیسم باید دقت و مراقبت مخصوصی از مناطق فقیرنشین و کارگرنشین بعمل آورد چرا که در این مناطق است که کمونیسم نطفه بسته و رشد میکند. در قالب چنین آموزشهایی نوعی کینه و تنفر از فقیران و کارگران در

وجودنظامیان ایجاد شد. بعبارتی دیگر در حقیقت نظامیان از طبقه تاسی  
نفرت داشتند که دولت آئنده از آنان حمایت میکرد و این بود یکی از  
ریشه‌های اساسی تنفر نظامیان نسبت به آئنده و دولت وی.

بر اساس اظهارات اینسانها و دیگر صاحب نظران اجتماعی - سیاسی  
شیلی بعضی از نظامیان شیلی اصولاً "دچار عقده" حقارت و خودکم‌بینی  
بوده و هستند چرا که آنان از طبقات متوسط شهرستان‌ها به ارتش پیوسته و  
بوسیله "روشنفکران و طبقات ثروتمند تحقیر میشدند. در نتیجه نظامیان  
اکثراً "از معاشرت با دیگران درجا معه دوری جستند و با همکاران نظامی  
خود روابطی دوستانه نداشته و اصولاً "از بسیاری از مردم انزجار داشتند.  
آنان اکثراً "با این دلخوش بودند که میهن پرست هستند و حاضرند خون  
خود را در دفاع از میهن نثار کنند و این باعث ارضاء آنان میشد.

با وجودیکه نظامیان شیلی از نظر ثروتمندان، پزشکان، مهندسی، و  
وکلا مورد احترام نبودند ولی از هم نشینی با افسران امریکائی برای  
خود وجهه و ابهتی دست و پا کرده بودند چرا که آنان در دانشگاه‌های  
نظامی بزرگترین قدرت نظامی جهان تحصیل کرده و با افسران عالی‌رتبه  
قدرتمندترین کشور روی زمین معاشرت و دوستی داشتند. این عقده‌های  
درونی نیروهای نظامی و انتظامی آنان در تثبیت موجودیت خود بعنوان  
قشری نیرومند در جامعه از آنان باندی آدمکش ساخته بود که در راه بدست  
آوردن قدرت و احترام مبهیج کس و هیچ چیز رحم نمیکردند و این درست  
مسئله‌ای بود که در کشتار آئنده بخوبی متبلور شد. اینسانها در خاطرات  
خود مینویسد:

"نفوذ عقیدتی فاشیست‌ها در نیروهای مسلح همراه با افزایش خرابکارها  
واقدمات تروریستی دست راستی‌ها و همچنین درهم ریختن اوضاع  
اقتصادی و افزایش تورم که نتیجه توطئه‌های امریکا بود سقوط آئنده را  
حتمی کرد. بنا بر این وقتی انتخابات نمایندگان کنگره در ۴ مارس  
۱۹۷۳ صورت گرفت همه انتظامی‌ها دست راستی‌ها در پناه استفاده‌های  
تبلیغاتی از اوضاع نابسامان کشور و بی اعتبار کردن آئنده و برنامہ  
های وی بیشترین آراء را کسب کند. دست راستی‌ها نیز امید زیادی باین  
پیروزی و کنترل دوسوم کرسی‌های پارلمان و سنا داشتند تا از این طریق  
بتوانند آئنده را از کرسی ریاست جمهوری بزیر بکشانند. اما نتیجه"

انتخابات همه نیروها حتی طرفداران آئنده را شگفت زده کرد. چرا که کاندیداهای طرفداران آئنده موفق شدند ۴۴/۴ درصد آراء را بخصود اختصاص دهند که این رقم خود هفت درصد بیشتر از آرائی بود که آئنده در انتخابات خود کسب کرده بود.

نیروهای دست راستی بوضوح نگران وعصبی بودند. برکناری آئنده برای آنان در این مرحله دیگر امکان پذیر نبود و تنها راه سرنگونی آئنده در استفاده از توپ و تانگ و هواپیما و توسط نیروهای مسلح بود چرا که بزرگترین قشر مردم که همانا کارگران و فقیران و کشاورزان شیلی بودند با قاطعیت و علیرغم مشکلات موجود از آئنده و حکومت وی حمایت میکردند. آئنده خود بینهایت از این پیروزی خوشحال شد. طرفداران دولت اتحاد ملی نیز بسیار خوشحال بودند اگرچه آشوب و هرج و مرج اقتصادی ادامه داشت. علیرغم این آشوب و اوضاع خراب اقتصادی طبقه کارگر شیلی ایمان خود را به آئنده حفظ کرده و اطمینان داشت تنها راهی که میتواند به زندگی آنان سروسامانی دهد بقای حکومت آئنده است. حتی "مرکز برآورد اطلاعات جاسوسی" گزارش داد که طبقات زحمتکش کارگر و دهقان شیلی هنوز شدیداً "به آئنده و برنامه‌های او و اینکها و به زندگی آنان رنگ و بوی تازه‌ای داده‌است معتقدند و او را نماینده خود و منافع خود میدانند. گنزالس مارتینر میگوید:

"در ۶ ماه قبل از کودتا سازمان جاسوسی آمریکا و سازمان‌های دست راستی به فعالیت‌های خود در سرنگونی آئنده شدت بخشیدند. زد و خوردهای خیابانی شدت یافت، حملات تبلیغاتی مسموم بر علیه آئنده تشدید شد و از همه مهمتر عملیات تروریستی بر علیه دستیاران و همکاران آئنده بعد از زه‌ای به مبارزه خلق و ضد خلق داد.

تعدادی از همکاران و دستیاران آئنده کشته و یا زخمی شدند. حتی بمب‌های در خانه گونزالس مارتینر کار گذاشته شد که در اثر انفجار آن خانه‌وی با خاک یکسان شد ولی و فرزندش از حادثه جان سالم بدر بردند. نماینده آئنده در نیروی دریائی بقتل رسید و بالاخره احساس شادمانی طرفداران آئنده با این دسیسه‌ها و نقشه‌های پلید به غمی بزرگ تبدیل شد.

در این زمان برای دومین بار صاحبان کامیون دست به اعتصاب زدند. و این بار در اعتصاب باقی ماندند تا کودتای فاشیستها صورت گرفت.

آنچه در این روزها مشخص شد این بود که آلنده رهبر شیلی بود بدون اینکه قدرتی واقعی در دست داشته باشد چونکه کنگره، دیوان عالی کشور، و نیروهای مسلح همه بر علیه وی بودند و تنها سرچشمه قدرت وی توده‌های فقیر کارگران و دهقانان بودند.

هرج و مرج در شهر فزونی یافت. چاقوکشهای متعلق به حزب نازیست پارتیا لیبرتاد سوار بر موتورسیکلت به طرفداران آلنده حمله کرده و آنها را کشته و یا زخمی مینمودند. و یا به فروشگاه‌هایی که متعلق به طرفداران دولت بودند حمله میکردند و آنها را غارت میکردند. در پابگاه‌های برق بمب‌گذاری شد و فروشگاه‌هایی که در طرح کنترل قیمت دولت شرکت کرده بودند به آتش کشیده شدند.

یک شب زمانی که آلنده در یک سخنرانی سراسری در تلویزیون شرکت داشت بناگهان چندین انفجار شهر سانتیاگو را به لرزه درآورد. نیروگاه برق و فرستنده‌های تلویزیونی از کار افتاد و سخنرانی آلنده بهم خورد و شهر در تاریکی فرورفت. حتی قبل از انتخابات مارس نیز دست راستیها کوشش کردند که به مردم بقبولانند که اوضاع مملکت از کنترل آلنده خارج است و دولت آلنده رسمیت خود را از دست داده است. یک نماینده دست راستیها در کنگره شیلی اعلام کرد: "زمان آن رسیده است که کنگره بی‌لیاقتی و در نتیجه عدم رسمیت دولت اتحاد ملی را اعلام کند چون دولت صد درصد کنترل و قانونیت خود را از دست داده است. هیچکس در شهر خود را دیگر موظف به اجرای قوانین و پیروی از دستورات مقامات دولتی نمیداند."

در ۲۹ ژوئن زمانی که سرهنگ روبرتو سوپر دست به کوتای نظامی بر علیه آلنده زد و شکست خورد، این اقدام باعث تقویت روحیه آلنده و اطرافیانش شد. یکی از دستیاران نظامی آلنده که بدلائل امنیتی او را (جی - ال) مینامیدیم معتقد است که این اقدام سرهنگ سوپر به تحریک حزب نازیست پارتیا لیبرتاد که وی از اعضای آن بود صورت گرفت. این سرهنگ پس از استفاده از چند صد تن سرباز و چند تانک تصمیم به تسخیر کاخ ریاست جمهوری گرفت ولی سریعاً "بوسیله ژنرال کارلوس براتنر یا روفادار آلنده سرکوب شد. ژنرال‌ها و دریادارهایی که بعدها در کوتای پینوشه شرکت کردند اقدام سرهنگ سوپرا چندان جدی تلقی نکردند و معتقد بودند هنوز وقت

کوتای نظای می نیست و باید بیشتر برنا مه ریزی و در عین حال خرابکاری نمود.

سرکوب سریع سرهنگ سوپر روحیه آئنده و دیگران را تقویت نموده اما اکثرنا ظرین معتقد بودند که پایا ن حکومت آئنده نزدیک است و سخن از چند هفته و یا چند ماه می نمودند. جی - ال دستیا رنظای می آئنده مینویسد: "با وجود اطلاع از این اظهار نظرات و همزمان با مبارزه با دشمنان، آئنده مشغول حل و فصل اختلافات شدید درون دولت اتحاد ملی بود. تعدادی از رهبران دست چپی این ائتلاف خواستار کنترل شدیدتر نیروهای مسلح و یا تصفیه آن بودند و آئنده میخواستند که بعنوان فرمانده عالی نیروهای مسلح نقشی قاطعانه تر ایفاء نماید و فقط به اسم و مقام اکتفا ننماید. نیاز به اقدامات سریع و قاطع تر در مورد نیروهای مسلح از نا راحتیهای درون این نیروها مشهود بود. بعضی از افراد نیروهای مسلح نه تنها از آئنده نفرت داشتند بلکه کم کم نسبت به فرماندهان خود نیز بدبین شده بودند. یکی از این فرماندهان ژنرال کارلوس پرانتز بود. سرانجام یکروز همسران افراد نیروهای مسلح جلوی منزل ژنرال پرانتز جمع شده و شروع به فحاشی به وی نمودند این اولین بار در تاریخ شیلی بود که نسبت به فرماندهی از نیروهای مسلح چنین بی احترامی می شد.

اکنون بر همه واضح شده بود که افراد تحت فرماندهی ژنرال کارلوس پرانتز دیگر از وی فرمان برداری نداشتند و در نتیجه وی روز بعد استعفا داد و خلائی در کا بینه ضربت خورده آئنده بوجود آورد. ژنرال پرانتز بسه آئنده پیشنهاد کرد که ژنرال پینوشه را به جای وی منصوب نماید. چند هفته بعد ژنرال پینوشه جانشین ژنرال پرانتز شد و بلافا صله دستور ترور ژنرال پرانتز را صادر کرد. پس از بقدرت رسیدن پینوشه، ترور ژنرال پرانتز و همسرش بدستور پینوشه در فرودگاه بوئنوس آیرس بمرحله اجرا گذارده شد.

دست راستیها حمله وسیعی را بر علیه هواداران آئنده در نیروهای مسلح شروع کرده و هر کس را که به نوعی نسبت به آئنده سمپاتی داشت به زندان انداخته و پس از شکنجه های فراوان بقتل رساندند. معمولا "جرم ایمن افراد داشتن فکری سیاسی و اشاعه آن افکار در ارتش بود چرا که بر طبق

قانون اساسی ارتش باید منزه از افکار سیاسی باشد و ارتش در اقدامات سیاسی مملکت دخالت ننماید!

در همین زمان ارتش در سطح گسترده‌ای به تفتیش خانه‌های رهبران سندیکاها، کارگری و آلونک‌نشین‌های طرفدار آلنده به بهانه تفتیش برای یافتن اسلحه پرداختند. این تفتیش بر اساس قانون کنتراول اسلحه "صورت‌گرفت که بوسیله خود آلنده‌ها مضاء شده بود و گروه‌های ماجرا جو را از داشتن اسلحه منع می‌نمود. هدف از این قانون که بوسیله حزب دموکرات مسیحی پیشنهاد شده بود تقلیل عملیات خرابکارانه و تروریستی بود. این قانون بصورت بسیار ناشیانه‌ای تنظیم شده بود و یا ران آلنده می‌گویند که وی بدون وقت و تفکر کافی آنرا مضاء نمود. علت ناشیانه بودن این قانون این بود که شامل احزاب فاشیستی مثل پاتریالیست‌ها نمی‌شد ولی از آن در تفتیش و آزار و اذیت طرفداران آلنده با مهارت استفاده شد.

این تفتیش‌ها بصورت بسیار وحشیانه انجام گرفت. درب خانه‌ها شکسته شد و سربازان و افراد نیروی دریایی به کارخانه‌ها و اماکن تجمع کارگران حمله کردند و همه جا را بصورت وحشیانه‌ای زیر و رو کردند.

در بسیاری از موارد کارگرانی که اعتراض می‌کردند دستگیر شده و سپس به جوخه‌های اعدام سپرده می‌شدند. بسیاری از کارگران متشکل شده و از ورود سربازان به خانه‌هاشان جلوگیری کرده و با آنان به جنگ پرداختند و از آلنده خواستند که این وحشیان یونیفرم‌پوش را متوقف نماید. انسان حتی از آلنده تقاضای اسلحه کردند تا بتوانند از خود و حقوق حقه خود مسلحانه دفاع نمایند. اما اقدام متقابل دیگر به هیچ وجه امکان پذیر نبود. آلنده دیگر نمی‌توانست به ارتش اطمینان کند. کلیه شرایط دال بر از هم پاشیدگی دولت میکرد.

"فرنادو الگریا" وابسته فرهنگی سفارت شیلی در واشنگتن هفته قبل از کودتا به سانتیاگو وارد شد تا گزارش خود را به آلنده تقدیم کند. او بعدها گفت که اوضاع شهر بصورت باور نکردنی با اوضاع پس از انتخابات مارس ۱۹۷۳ متفاوت بود. همه جا نشانه‌های حتمی بودن کودتای نظامی بچشم می‌خورد. الگریا یکی از مهمترین شعرای شیلی و استاد کنونی دانشگاه اسنا نفورد در سانفرانسیسکو و دوست نزدیک آلنده و لته‌لیر بوده است.

در روز شنبه قبل از کودتا اوناها را با خانواده‌ها لته‌لیر صرف کرده و از نا را حتی شدید لته‌لیر متاء ثر شده بود. با وجود گسترش ابرهای سیاه در آسمان سیاسی شیلی، آلنده به الگريا قول ميدهد که ناهسار روز ۱۱ سپتامبر (يعنی روز مرگ آلنده) را با هم صرف خواهند کرد. الگريا در خاطرات خود ميگويد:

"آنچه مرا تحت تاء شیر قرار داد، ناامیدی روز افزون و شدید مردم بود. این چنین بنظر ميرسيد که مردم وجود فاجعهای را که انتظارشان را ميکشيد پذيرفته بودند. کشور کاملاً "به حالت توقف ورکود درآمده بود. حالت سکون در زندگی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه چشم ميخورد. اما نکته قابل توجه ایمان کارگران به آلنده بود. درست در همین شرایط که اکثر مردم انتظار یک کودتای نظامی را ميکشيدند و آنها را حتمی ميدانستند بیش از یک ميليون کارگر شیلی به خیابانها آمدند و بطور منظم رژه رفتند، و خواست خود را در متوقف کردن کودتا اعلام داشتند. آنها به آلنده که در جایگاه ایستاده بود ادای احترام نمودند و خواستار آن شدند که اسلحه در اختیار آنان گذاشته شود تا از حکومت خود دفاع نمایند. اما دیگر خیلی دير شده بود و آلنده نمیتوانست به خواسته های آنان جواب مثبت دهد چرا که او ميترسيد که در جنگ ارتش و کارگران حمام خون بر راه بيفتد و کارگران قتل عام شوند."

الگريا ميگويد: "اگر آلنده با خواست کارگران موافقت ميکرد احتمال بسيار داشت که بجای ۳۵ هزار کشته بيشتر از نیم ميليون نفر کشته شوند. آلنده معتقد بود که تفنگ و طپانچه را می مقاومت بر علیه توپ و تانک و هواپیما را ندارد و از همه اسفناک تر اینکه آلنده اسلحه های در اختیار نداشت که بين کارگران توزيع کند."

عليرغم وجود این مسائل هنوز آلنده سعی داشت که با احترام به قانون اساسی و بطريق منطق راهی بيايد که بتواند حکومت خود را از سقوط برهاند. با وجودیکه رهبران نیروهای مسلح خیانت کرده بودند، آلنده هنوز امیدوار بود که قسمت اعظم نظامیان به وی وفادار خواهند بود.

اميد آلنده این بود که به کمک این نظامیان وفادار و کارگران مستقر در کارخانجات جلوی هرگونه شورش دست راستیها و ارتش گرفته خواهد شد. زمانی که آلنده استراتژی خود را بدینگونه تعیین کرد آنها با مشاورين





پس از موفقیت کودتا، نظامیان سرسپرده به کارگران شیلی دستور دادند تا به سرکار خود حاضر شوند. کارگران پس از بازگشت به خانه‌ها، این چنین مورد بازجویی و تفتیش قرار گرفتند. بسیاری از این کارگران هرگز به خانه‌های خود بازنگشتند. "عکس اجتماعی از وایدورلد فستو"

نزدیکش در میان گذاشت. یکی از این مشاورین نزدیک، ژنرال پینوشه بود. اضافه بر این آئنده تصمیم گرفت که از مردم تقاضای راه پیمائی و نشان دادن حمایتشان از برنامه‌های دولتی را در یک رفراندوم عمومی نماید. وی مطمئن بود که با شرکت وسیع مردم در این راه پیمائی و موفق خواهد شد که آنان را متشکل و آماده سازد و این طرح را نیز با مشاورین نزدیکش از جمله پینوشه در میان گذاشت. پینوشه این مسئله را با دستیاران جنایتکارش در میان گذاشت. کودتا قبلاً برای روز ۱۴ سپتامبر برنامه‌ریزی شده بود اما زمانی که سخن از رفراندوم عمومی آئنده در روز ۱۱ سپتامبر شد پینوشه و دستیارانش تصمیم گرفتند که کودتا را بجلو بیاورند و از رفراندوم درخواستی آئنده جلوگیری نمایند.

مشاور نظامی آئنده (جی - ال) مینویسد: "آئنده نه تنها از ما هیئت خیانتکار پینوشه بی اطلاع بود، بلکه از نقشه‌های شوماریا با پینوشه درواشنگتن نیز بی خبر بود. معمولاً در سپتامبر هر سال مانورهای دریائی مشترک امریکا و شیلی در قالب پیمان قاره‌ای امریکا صورت میگیرد. این مانورها که واحدهای دریائی مشترک دو کشور را شامل میشود در سواحل واپاریزو صورت میگیرد. اما در سپتامبر کودتای خونین اثری از مانور دریائی دیده نشد بلکه واحدهای نیروی دریائی ازبنا در این کشور خارج و در افق از نظرها دور شدند در حالیکه کشتی‌های نیروی دریائی امریکا سواحل شیلی را از شمال تا مرکز زیر نظر داشتند. جالب اینکه نیکسون هیچگونه اعتراضی به آئنده در مورد عدم شرکت نیروی دریائی شیلی در مانور مشترک مزبور نکرد. پس از خروج ازبنا در واحدهای دریائی شیلی در وسط اقیانوس توقف کرده و افراد طرفدار آئنده را قتل عام نموده و بدریا ریختند. این نیروها سپس در نیمه شب همان شب بپایگاه دریائی خود در بندر واپاریزو بازگشتند.

سپس تفنگداران دریائی و سربازان ایستگاههای پلیس و مراکز صنعتی و پایگاههای برق را تصرف کرده و خیابانها را به کمک راهبندانهای نظامی کنترل نمودند. صدها ملوان و تفنگدار دریائی دیگر که با این عمل موافقت نکردند بدست همکاران خود قتل عام شدند. از اینجا به بعد وقایع به کشتار در لاموندا انجامید.

بعضی از محققین و صاحب نظران امور معتقدند آئنده میتواند استاز سقوط

حکومت خود و موفقیت سازمان جاسوسی آمریکا جلوگیری کند اگر پس از قتل ژنرال آشنا بدرقا طعانه عمل نموده و ارتش را تصفیه کرده بود. او بعنوان رئیس جمهور و فرمانده کل قوا میتواند ست افسران و فرماندهانی را که مورد ظن وی بودند و به آنان اطمینان نداشت از کار برکنار نماید. اما زمانی که آشنا بدر ترور شد آئینده هنوز رئیس جمهور نبود و تحقیقات کافی در مورد ماهیت ارتش در اختیار آئینده نبود و نمیتوانست چه کسی را جانشین چه کسی کند. در حقیقت او شناخت کافی از رهبران ارتش نداشت. از اینها گذشته جانشین آشنا بدر ژنرال پراتنر بود که از هواداران قانون اساسی و آئینده بود و با رها اعلام کرده بود که در هر شرایطی نیروهای مسلح از دخالت در حکومت و امور سیاسی کشور خودداری کرده و از حکومت قانونی کشور حمایت خواهند نمود. آئینده همچنین از اطاعت بی چون و چرای ارتش از فرماندهان خود، که اثرات تعلیمات آلمان ها قبل از جنگ جهانی دوم بود، احساس اطمینان میکرد و معتقد بود که بعنوان فرمانده قوا دستورات وی در ارتش بدون سؤال اجرا خواهد شد.

و همچنین از تصفیه ارتش می ترسید و گمان میکرد که تصفیه ارتش با عسکرت مخالف شدیدی در میان و شورش آنان خواهد شد. حتی زمانی که متحدین دست چپی آئینده پیشنهاد کردند که وی نیروی میلیشیای خلق را تشکیل دهد وی از ترس مخالفت رهبران ارتش و محکوم کردن این عمل از طرف آنان از انجام این کار خودداری نمود.

از طرف دیگر در روزهای اول حکومت آئینده، وی وقت کافی برای مبارزه با خائنین در ارتش و تصفیه آنان نداشت چرا که وی بیشتر مایل به مسایل مهم تر مانند رفاه زحمتکشان را بررسی و حل نماید. پس از این مشکلات نیز در دسرها فراهم شده از طرف کمپانیهای چند ملیتی خرابکاریهای عوامل سازمان جاسوسی آمریکا، و دودستگیهای درون دولت اتحاد ملی و احزاب تشکیل دهنده آن فکر آئینده را بخود مشغول ساخت و نگذاشت که وی به تصفیه ارتش بپردازد. جی - ال مشاور نظامی آئینده معتقد است که بزرگترین اشتباه آئینده اعتماد و وابستگی وی به ژنرال کارلس پراتنر برای سرو سامان دادن اوضاع ارتش بود. آئینده پیشنهاد ژنرال پراتنر را برای انتصاب پینوشه به فرماندهی ستاد نیروهای مسلح بدون چون و چرا پذیرفت، با وجودیکه پینوشه در طول مدت خدمت

بعنوان معاون ژنرال پراتنر هرگز از خود لیاقت و شایستگی یک رهبر  
 را نشان نداده بود. معمولاً "دستورات را از پراتنر دریافت و آنان را  
 اجرا می نمود ولی هرگز از خود ابتکار عمل نشان نداد. بعبارت دیگر  
 پینوشه یک نوکرویا یک کارگزار خوب بود نه یک رهبر کار آزموده.  
 با وجود هوشیاری فراوان در شناخت افراد و پدیده ها، آئنده هنوز در  
 مورد نیروهای مسلح دچار ذهنی گرائی بود و حتی در صبح روز بمباران  
 قصر لاموندا در دوپیا مرادیوئی خود به مردم شیلی اظهار اطمینان نمود که  
 اکثر قسمت های نیروهای مسلح همانند زمان کودتای سرهنگ سوپر به  
 وی وفادار خواهند ماند و از وی حمایت خواهند نمود. اما هنوز روحیه  
 مقاومت در مردم کاملاً پابرجا بود. آئنده از مردم و مخصوصاً کارگران  
 خواست که به کارخانجات بروند و آماده دفاع از حقوق مسلم خود باشند در  
 حالیکه معتقد بود که ژنرال پینوشه بر علیه شورشیان وارد عمل خواهد شد  
 و آنان را بشفقت آئنده سرکوب خواهند نمود. اما در بعد از ظهر همان روز آئنده  
 دریافت که به وی خیانت شده و هیچگونه حمایتی از طرف نیروهای مسلح  
 شامل وی نخواهد بود. در این زمان بود که وی دریافت پینوشه یکی از  
 اعضای اصلی کودتاگران است. در آخرین پیام خود آئنده دیگر امیدوار نبود  
 و دیگر از حمایت نیروهای مسلح سخن نمی گفت. او با وجودیکه قسم یاد کرد  
 که بر علیه فاشیسم مبارزه خواهد کرد و در صورت لزوم جان خواهد داد ولی از  
 کارگران دیگر تقاضای مقاومت در کارخانجات را ننمود. در عوض از  
 کارگران خواست که بدون جهت خود را به کشتن ندهند. او از مردم خواست  
 که هوشیار باشند و اجازه ندهند که جنایتکاران آنان را قتل عام نمایند.  
 فرناندو آلگریا وابسته فرهنگی سفارت شیلی درواشنگتن می گوید:  
 "حتی در آخرین سخنان آئنده و خدا حافظی وی با مردم شیلی نیز مبانی  
 عالی انسانی در فکر و روح آئنده هویدا بود. او از آنجائی که  
 میدید مقاومت بیهوده است از مردم خواست که بهانه های به دست جلادان  
 یونیفورم پوش ندهند. تاریخ شیلی از آئنده بخوبی یاد خواهد کرد ولی  
 با وجودیکه او همچنان یک مبارز جنگید و کشته شد اما او در تاریخ یک  
 رزمنده انقلابی به شمار خواهد آمد چرا که روحیه مبارزه انقلابی در وی  
 وجود داشت. "در ظهر روز ۱۱ سپتامبر بمباران لاموندا شروع شد و  
 چندین ساعت بعد آئنده کشته شده و حکومت وی سقوط نمود و دست راستیهای

شیلی و فرماندهان امریکائی شان سرانجام موفق شدند از پیپی-روزه  
سوسیالیسم در شیلی موقتاً جلوگیری نمایند .  
امروزه در شیلی بنای یادبودی با نام آئنده وجود ندارد . رژیم  
امریکائی پینوشه میکوشد تا با تحریف وقایع تاریخی در کتابهای  
درسی ، آئنده را به عنوان یک مارکسیست همراه گناه اقتصاد و اجتماع شیلی  
را به نایب بودی کشید معرفی نماید .  
مانند تحریف افکار عمومی و نه فشار و خفقان هیچکدام موفق نخواهند  
شد یا آئنده و مبارزات وی را از تاریخ شیلی محو کنند چرا که آنچه بسبب  
وسيله آئنده شروع شد ( علیرغم همه کمبودها ) هنوز ادامه دارد و تا  
برقراری حکومت آلونک نشین ها ادامه خواهد داشت . ( امروزه نطفه  
مقاومت در آلونک نشینهای شیلی بیش از پیش ریشه میگیرد . طبق  
آخرین خبرهای رسیده از شیلی در ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶ و ۲۷ مارس ۱۹۸۳ شهرهای  
شیلی با تظاهرات توده‌ای به لرزه درآمده و مردم خشم خود را از رژیم  
ترور و وحشت بیش از پیش بیان داشته‌اند - مترجم )

**بخش دوم**

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

**نبرد لاموندا**

**آخرین لحظات حکومت آلنده**



سالوادور آلنده از پنجره دفتر مخصوص خود در کاخ لوموندا (کسباخ ریاست جمهوری شیلی) به بیرون نگاه کرد و تا نکهای ارتش و خودروهای زرهی را که آهسته و آهسته آتش بسوی کاخ پیش میآمدند تماشا نمود. او سپس روبه وزرای کا بینه خود که دور او ایستاده بودند کرد و گفت:

"من یکبار دیگر با مردم شیلی سخن خواهم گفت. من با یدبآنها بگویم تا سرحد مرگ خواهند جنگید و اجازه نخواهم داد مثنی ژنرال خیانتکار امروز زندگی مردم را بدست بگیرند. بآنها خواهم گفت که من استعفا نخواهم کرد و با سرنگونی حکومت انتخابی مردم موافقت نخواهم نمود". او سپس میکروفونی که روی میز وی بود و به رادیوی ماگالانز که هنوز در اختیار نیروهای وفادار به وی قرار داشت متصل بود برداشت و گفت:

"مردم قهرمان شیلی، کارگران غیور، این آخرین حرفهای من است. من به شیلی و آینده آن ایمان دارم. این لحظات تاریک که زاییده خیانت مثنی وطن فروش است، در تاریخ تا زگی ندارد ولی مردان مبارز از این موانع سر بلند میگذرند. شما نباید هرگز فراموش کنید که صرف نظر از آنچه که امروز اتفاق بیافتد راه آزادی سرانجام بزودی گشوده خواهد شد و مردان و زنان آزاد در این مسیر به راهپیمایی خواهند پرداخت و بسوی جامعه ای بهتر، بسوی شیلی آزادگام برخواهند داشت. زنده باد کارگران!، زنده باد شیلی!، زنده باد مردم!".

او همچنان که در روبروشدن با مرگ قوی و شجاع بود در پیش بینسی آن نیز دقیق بود. در آن روز غمگین یا زدهم سپتامبر ۱۹۷۳ او و تعداد معدودی از یاران وفادارش برای پنج ساعت همه حملات بیامان تا نکهای و زرهپوشهای ارتش شیلی را دفع کردند و سرانجام در ساعت دو و بیست دقیقه بعد از ظهر ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ سالوادور آلنده و محافظین وفادارش بخون خود در غلطیدند.

شعله های آتش که کاخ لاموندا را در خود فرو برد آنرا نه تنها به قبرستانی برای سالوادور آلنده و یارانش بلکه به گورستانی برای آزادی های بدست آمده در شیلی تبدیل نمود. در آن شب دریائی از خون شیلی را از دیگر نقاط جهان جدا کرد. دولت پینوشه با استفاده از روش های هیتلری دست به قتل عام کارگران و دیگر طرفداران آلنده



زد. کمپ‌های مخصوص برای زندانیان ایجاد شد. هزاران نفر پس از شکنجه به جوخه‌های اعدام سپرده شدند و شکنجه هزاران نفر از کارگران، رهبران سندیکا‌های کارگری، دانشجویان، زنان خانه‌دار، نویسندگان، استادان دانشگاه، و هنرمندان مردمی، تحت شرایط قرون وسطایی آغاز شد.

مرگ‌آلنده و سقوط دولت اتحادملی وی باعث چنان انفجاری شد که صدای آن از مرزهای شیلی فراتر رفت و بگوش دیگر جهانیان نیز رسید. دیگر کلمه شیلی برای مردم جهان بصورت مرگ یک دمکراسی جوان و تولد یک فاشیسم خودنمایی می‌کرد. در گوشه و کنار جهان همه سخن از آلنده و اهداف مردمی وی و خون آشامیهای ژنرال هسای کودتاگر می‌کردند. کودتاها و نظامی‌درا می‌ریکای لاتین معمولاً "با این صورت تحقق می‌پذیرند که یک گروه نظامی قدرت را یک شبه بدست می‌گیرد و سپس رئیس حکومت سابق را با پولهای که در زمان حکومتش جمع‌آوری نموده همراه با خانواده‌اش بوسیله یک هواپیما راهی یک بهشت موعود در فلوریدا، اسپانیا و یا جنوب فرانسه می‌کند. اما در مورد شیلی و سالوادور آلنده این چنین نبود. در ساعت ۸ صبح روز کودتا ژنرال‌های کودتاگر به آلنده در کاخ لوموندا تلفن کردند و به وی گفتند که یک فرونده هواپیما آماده گردیده است تا در صورتی که وی استعفا نماند و خانواده‌اش و حتی تعدادی از همکاران نزدیکش را بخارج از کشور منتقل کند. آلنده بر ژنرال‌های کودتاگر فریاد کشید و گفت:

"شما ژنرال‌های خیانتکار حتی نمیدانید که انسانهای شرافتمند چگونه هستند و چگونه باید با آنها رفتار کنید" سپس گوشی تلفن را گذاشت. این اولین بار در تاریخ امریکای لاتین بود که یک رهبر در مقابل قدرت پیروزمند کودتاگران نظامی این چنین ایستادگی می‌کرد بدون اینکه از جان خود ترسی داشته باشد. آلنده بجای سازش با نظامیان تصمیم گرفت با آنان مبارزه کند گوئی که هنوز هم میدوار بود که واقعه‌ای رخ دهد و بعضی از نظامیان از وی حمایت نمایند. قبل از کودتا در سانتیاگو شایعاتی بگوش می‌رسید که حاکی از حرکت ستون‌های تانک و زرهپوش از شهرهای اطراف بطرف سانتیاگو بود.

تقریباً "درنیمه‌های شب آلوده‌گزارشی از رئیس‌گارد دریاست جمهوری دریافت کرد که بموجب آن کارگران شب‌گاردش همراه‌های اطراف سانتیاگو نقل و انتقالات غیرعادی ارتش را گزارش داده بودند. بدلیل شرایط بحرانی چندماه قبل از این واقعه آلوده‌این گزارشها را جدی گرفت و وزیر دفاع خود را مأمور کرد تا از فرمانده نیروهای نظامی در سانتیاگو در مورد این نقل و انتقالات توضیح بخواهد. وزیر دفاع پس از دو ساعت با زگشت و گفت که فرمانده نیروهای نظامی در سانتیاگو هیچ خبری در این مورد نداشته و به‌وی اطمینان داده است که جای هیچگونه نگرانی نیست. اما از آنجا که این مسئله بسیار حساس بود رئیس‌گارد دریاست جمهوری و وزیر دفاع در تمام طول شب به تماس‌های خود با رهبران نیروهای نظامی در سطوح مختلف ادامه دادند و سعی در روشن کردن قضایا نمودند. رهبران نظامی شیلی به فرستادگان آلوده متذکر شدند که هیچگونه خبری در این مورد ندارند. فقط یکی از ژنرال‌های ارتش شیلی خاطر نشان کرد که ممکن است این نقل و انتقالات مربوط به رژه نیروهای مسلح که قرار بود در هفته آینده صورت بگیرد باشد. در ساعت شش و سی دقیقه صبح روز کودتا آلوده با زنگ تلفن بیدار شد. به‌وی گزارش داده شده که نیروی دریایی سربه شورش برداشته و بندر "والپاریزو" دومین شهر بزرگ شیلی را به تسخیر خود در آورده است و همه ارتباطات با شهر مذکور قطع گردیده است. آلوده بلافاصله "لته‌لیر" وزیر دفاع شیلی را فراخواند و از وی خواست که به ژنرال آگوستو پینوشه فرمانده ستاد مشترک نیروهای مسلح شیلی دستور دهد که نیروی دفاعی کاخ لاموندا و شهر سانتیاگو را تا بالاترین حد ممکن افزایش داده و نیروهای لازم را به نقاط حساس شهر گسیل دارد. لته‌لیر به آلوده گزارش داد که وی سعی کرده است که با پینوشه تماس بگیرد ولی موفق نشده است که او را معاوین او را پیدا کند. وزیر دفاع زمانی که ملاقاتوجه و ضاع غیرعادی شد که به مقر فرماندهی نیروی دریایی در ساختمان وزارت دفاع تلفن کرد و فرمانده نیروی دریایی را در آنجا یافت. حضور فرمانده نیروی دریایی در دفترش در آن ساعت از صبح در حالیکه نیروی دریایی دومین شهر پر جمعیت شیلی را در تصرف خود دارد زنگ خطر را

در منزلته لیربصدا در آورد. در ۴۵ دقیقه پس از این واقعه سالوادور آلنده تلفنی با رهبران احزابی که حکومت ائتلافی وی را تشکیل داده بودند تماس حاصل نمود و با وجود اینکه از چگونگی شورش و میزان خطر مطمئن نبود نیروی محافظ خود را که از بیست و هفت نفر از زبده ترین تیراندازان جوان شیلی تشکیل میشدند حاضر نمود.

در ساعت ۷ و ۱۵ دقیقه صبح روز کودتا آلنده در حالیکه یک طپانچه کوچک که هدیه فیدل کاسترو به وی بود در دست داشت با گارد مسلح خود به طرف کاخ ریاست جمهوری براه افتاد و در ساعت ۷ و ۳۰ دقیقه وارد کاخ شد.

در اولین برخورد همه چیز عادی بنظر میرسید. بجز چندین دستگاہ تانک و تعدادی سرباز که معمولاً در آنجا مستقر بودند چیزی مشکوکی بچشم نمیخورد. اما چند لحظه بعد وزیران کابینه و دوستان و مشاورین نزدیک و دو دختر وی بناترین و ایزابل یکی پس از دیگری وارد کاخ ریاست جمهوری شدند.

در این میان عدم حضور لته لیر و وزیر دفاع چشمگیر بود. هنوز خبری ویا نشانه ای از همکاری ارتش با نیروی دریایی در دست نبود. شهسرو سانتیاگو در حالتی سرشار از زگیجی و نگرانی بسر میبرد. سالوادور آلنده به همسرش تلفن کرد و به وی اطمینان داد که علیرغم اینکه اوضاع سخت مشوش است ولی هنوز جای امیدواری هست. او به همسرش گفت: "با وجود آنکه نیروی دریایی شورش کرده است من مطمئن هستم آنقدر نیروی نظامی وفادار وجود دارد که با این شرایط روبرو شده و اوضاع را بحالت عادی برگرداند."

تقریباً ده دقیقه پس از این گفتگو، آلنده اولین سخنرانی رادیویی خود را ایراد کرد. وی در پیامی به مردم از شورش نیروی دریایی در والپاریزو خبر داد و از مردم خواست که آرامش خود را حفظ کنند. سانتیاگو هنوز پراز سکوت و صلح بود. وی از کارگران و سندیکا های کارگری خواست که با انجام اقدامات لازم خود را برای دفع اوضاع از کارخانجات خود آماده کنند و در صورت لزوم برای مقابله با احتمالات آماده باشند. او از کارگران خواست که از تحریک دوری جسته و منتظر دستورات بعدی باشند.

در ساعت ۸ و ۱۵ دقیقه آلوده دومین سخنرانی رادیویی خود را ایراد کرد و تقریبا "همان مسائل را تکرار نمود، ولی در حالیکه هنوز آلوده مشغول گفتگو با مردم بود آثار اطمینان وی به ارتش از صدایش رخت بر بسته بود و نوعی سوء ظن نسبت به نیروهای مسلح در صدایش خواننده میشد. نگرانی از عدم حضور "لته لیر" وزیر دفاع، زمانی چند برابر شد که سرهنگ "والنزوتلا" معاون وزیر جنگ وارد دفتر آلوده شد و اطمینان داد که برای لته لیر اتفاق بدی رخ داده است، چرا که وی چند دقیقه قبل زمانی که قصد ورود به دفتر خود را داشته با مخالفان سربازان مسلح روبرو شده و ناگزیر به کاخ ریاست جمهوری آمده است. هنوز این مسئله پایان نیافته بود که تلفن دفتر ریاست جمهوری صدا در آمد و آلوده گوشی را برداشت. پس از چند لحظه در حالیکه حالت صورت وی دگرگون شده بود زیر لب گفت "خائن ها... خائن ها...". آنها آنقدر جرات ندارند که حتی مسائل را مستقیما "بمن اطلاع دهند." تلفن کننده را برت سانشینما پنده آلوده در نیروی هوایی بود و خبر میداد که یک شورای نظامی متشکل از رهبران سه نیروی زمینی، هوایی و دریایی تشکیل شده و خواستار آنند که آلوده استعفا دهد. وی همچنین گفت که یک هواپیمای نیروی هوایی هم اکنون آماده شده است تا او را بیک کشور خارجی دلخواه او پرواز دهد. در اینجاست آلوده به رت سانشینما زد و گفت: "بآنها بگو من ریاست جمهور منتخب این مردم هستم و اینجا در قصر لاموندا خواهم ماند." در اینجا معلوم شد که چرا زمانی که لته لیر وزیر دفاع میخواست با رهبران نظامی تماس بگیرد موفق نشد، و معلوم شد چرا دسترسی به ژنرال پینوشه امکان پذیر نبوده است. واقعیت این بوده است که زمانی که اعضاء کابینه آلوده بدنبال فرماندهان نظامی برای سئوالات و گزارشات در مورد حمل و نقل های مشکوک نیروهای مسلح بودند، ژنرال های خائن در پشت درهای بسته و با همکاری فرستادگان ریچارد نیکسون مشغول اجرای طرح شوم خود بودند. آلوده کا ملا "تعجب زده نبود که نیروهای مسلح بر علیه او وارد صحنه شده اند چرا که در چند ماه قبل از کودتای نیروهای مسلح آثاری از ناراضی نشان داده بودند ولی تعجب آلوده از خیانت ژنرال پینوشه بود که فقط یک ماه قبل از کودتای

بوسیلهٔ اوبفرماندهی ستاد نیروهای مسلح گمارده شده بود. پینوشه حتی دو ماه قبل از کودتای خونین خود به آلبانده کمک کرد تا شورش یکی از واحدهای زرهی ارتش را سرکوب کند. به گفتهٔ مردم شیلی، ژنرال پینوشه با مهارت و زبردستی فراوانی آنچنان به مردم و آلبانده نزدیک شده بود و در قلوب آنان محبوب گشته بود که اقدام وی در سرنگونی دولت آلبانده و کشتن سی هزار مردم بیگناه بسیاری را تعجب زده و غافلگیر کرد. در ساعت ۳:۰۸ دقیقه و فقط چند دقیقه پس از ردپیشنهاد ژنرال های کودتاگر برای تبعید و طلبانه و واگذاری پست ریاست جمهوری به ژنرال ها از طرف آلبانده، سران ارتش اولتیماتوم خود را تکرار کردند. این اولتیماتوم از طریق رادیو بنحویزیربگوش مردم رسید: "ریاست جمهوری باید سریعاً قدرت خود را بفرماندهان نیروهای مسلح تفویض نماید. کلیه روزنامه ها، رادیو و کانال های تلویزیونی که قبلاً "در خدمت دولت آلبانده بوده اند باید سریعاً" امکانات خود را در اختیار نیروهای مسلح قرار دهند و یا آماده مجازات شدید شوند". نیم ساعت پس از این اولتیماتوم نمایندگان آلبانده در نیروهای سه گانه زمینی، دریایی، و هوایی بدفتر وی وارد شدند و خواستار ملاقات و گفتگو با ریاست جمهوری شدند. آنسان در سخنان خود از وی تقاضا کردند بخاطر جان خودش استعفا دهد. آنسان ملتسمانه متذکر شدند که شورای ژنرال های کودتاگرمو، کدا "تصمیم دارند که کاخ لاموندا را با استفاده از قدرت نظامی تسخیر نمایند. اما آلبانده همچنان سخت و پابرجا باقی ماند. او حتی دستور داد که دیگر کسی با افسرانی که از شورای فرماندهان ارتش دستور میگیرند حرف نزد حتی مشاورین نظامی خودش. وی گفت که دیگر هیچگونه اعتمادی به نظامیان ندارد. در این زمان ژنرال "حوزه سپولودا" فرمانده گارد کاخ ریاست جمهوری وارد شد و در حالیکه شدیداً "عمبانی و خسته بنظر میرسید به آلبانده گفت که فرماندهان نظامی به وی دستور داده اند که نیروهای خود را از محوطه قصر لاموندا خارج کنند و ضمناً "وی را از فرماندهی نیروهای گارد ریاست جمهوری برکنار کرده اند. دکتر "وانیلوبا رتولین" پزشک مخصوص کاخ که تا آخرین لحظه آلبانده را همراهی کرد توصیف نموده که آلبانده در آخرین لحظات نیز خون سرد بوده

و کا ملا "کنترل اوضاع را در دست داشت، در این موقع سربازان گارد ریاست جمهوری بتدریج محوطه کاخ را ترک کردند، آئنده روبه وزیران کا بینه و همراهانش نمود و گفت "صرفنظر از اینکه امروز در این محل چه اتفاقی بیفتد و کدامیک از ما زنده از اینجا بیرون رویم مبارزه بر علیه فاشیسم و برای آزادی ادامه خواهد داشت، "وی سریعاً "بفکر یک استراتژی برای حفظ دست آوردهای حکومت چند ماهه اش افتاد و به همین دلیل به تعدادی از رهبران سیاسی مشخما "دستور داد که سریعاً "از کاخ خارج شده و خود را از خطر دورنگهداشته و در صورت وقوع اتفاقی برای وی آنها را همراه او ادامه دهند، سپس آئنده سخنرانی تاریخی خود را برای مردم شیلی ایراد نمود و برای آخرین بار با مردم سخن گفت، پس از پایان سخنرانی بلافاصله آئنده به همراه یارانش آماده دفاع در مقابل مهاجمین که هر لحظه انتظار ورودشان میرفت شد، کلاه نظامی بر سر و مسلسل بدست آئنده همچون افسری با ایمان در عرصه جنگ از مواضع یاران خود که تعدادشان از ۴۰ نفر تجاوز نمیکرد با زدید کرد و دستورات لازم را برای مقابله با حمله نظامیان صادر کرد، دیگر هیچگونه تردیدی وجود نداشت که طرح تسخیر "والپاریزو" بوسیله افراد نیروی دریایی از قبل در دست تهیه بوده است و حادثه نبوده است، بنا بر گزارشهای رسیده شهر تسخیر والپاریزو اکنون کا ملا "در تسخیر نیروهای شورگربود و صد ها نفر از سربازان، افسران و تفنگداران دریایی که حاضر به همکاری با کودتاچیان نشده بودند به جوخه های اعدام سپرده شده بودند، گزارش های مشابهی از شهرهای "آنتوفاگاستا" و "والدیویا" نیز در همین لحظات به کاخ لاموندا رسید.

در لاموندا جوش و خروش عجیبی به چشم میخورد، در حالی که تصویب های رؤسای جمهور پیشین شیلی بر دیوارهای سرد و بیروح بیک نقطه خیره شده بودند، یاران وفادار آئنده شبان از این سوبه آنسو می دویدند و خود را برای نبردی بزرگ آماده میکردند، بعضی از آنان اوراق و مدارک سری را که نام یاران و حامیان و طرفداران آئنده در آنان ذکر شده بود می سوزاندند که بدست مهاجمین نیفتد، بعضی دیگر اسلحه و مهمات موجود را بین افراد تقسیم میکردند و بالاخره تیسیم

پزشکی محلی را برای درمان زخمیها آماده میکردند. محیط کساح لاموندا در اینحال معلوا ز روحیه فداکاری و از خودگذشتگی بود. آلنده در ساعت ۹ و ۴۰ دقیقه صبح و کمی پس از پایان آخرین پیمایش به مردم شیلی، کلیه حاضران در کساح را بحضور طلبید و فقط چندین نگرهبان در پستهای خود باقی ماندند. قیافه او خسته ولی مصمم بنظر میرسید. انگار که او از اینکه تصمیم نهایی خود را گرفته بسیار خوشحال و راضی بود. او خوشحال بود که تصمیم خود را برای مبارزه گرفته است چرا که او مصمم بود به مردم شیلی و مردم جهان نشان دهد که مبارزین آزادی بدون جنگ تسلیم نخواهند شد و تا آخرین قطره خون در مقابل بیعدالتی خواهند جنگید. آلنده و یارانانش در سالن "سالاتوسکس" جمع شدند و آلنده روبه یارانانش کرد و گفت که مصمم است برای آزادی بجنگد. او به یارانانش گفت که نبرد لاموندا در تاریخ شیلی لحظه سرنوشت سازی خواهد بود ولی وی خاطر نشان ساخت که این عمل یک اقدام سیاسی است نه یک شهادت و رضایت شخصی. او به یارانانش گفت "در نبرد لاموندا اولین برگ تاریخ شیلی را قلم میزنید چرا که نبرد لاموندا فقط شروعی است برای مبارزه طولانی که مردم شیلی بر علیه فاشیسم در پیش دارند. برگ های بعدی این تاریخ را مردم شیلی و دیگر مردم امریکای لاتین خواهند نوشت. "وی سپس روبه یارانانش کرد و گفت کسانی که تجربه جنگی ندارند و یا با تصمیم وی در مبارزه بر علیه ژنرالها مخالفند سریعاً از کساح خارج شوند و مبارزه را در بین مردم گسترش و شکل دهند. وی گفت: "مبارزه برای آزادی با کشته شدن بدون استفاده و بی جهت و بی ایمان واقعی نتیجه ای نمیدهد بنا بر این در صورتی شما ها اینجا بمانید که اولاً ایمان به مبارزه دارید و دوماً تجربه نظامی دارید و گرنه در خارج از این کساح هزاران کار دیگر در خدمت به پیشبرد مبارزه مردم هست که شما نمیتوانید انجام دهید".

آلنده سپس به سخن در مورد مسئله مهم دیگری پرداخت و آن حضور ۹ نفر زن در میان یاران وی بود. وی از زنان خواست که فوراً قصر را ترک گویند و جان خود را نجات داده و بنحوهای دیگری به مبارزه ادامه دهند. زنان حاضر در جلسه بلافاصله شیدا "به این تصمیم

اعتراض کردند و خواستار مبارزه دوشادوش مردان بر علیه فاشیسم شدند. بنا بر این دختر آئنده شخما " در این مورد بسیار حساس بود، وی در بسیاری از عقاید فلسفی پدرش سهم بود و اکثر مواقع در بیست و نه کارگران معادن شیلی بسر میبرد، او همچون پدرش پزشک بود ولی اکثر مواقع دردهات و مناطق فقیرنشین به مداوای زحمتکشان می پرداخت، او نیز همچون پدرش معتقد بود که برای نجات زحمتکشان شیلی راهی جز سوسیالیسم وجود ندارد، (چند روز پس از کودتای بیاترین با همسرش شیلی را ترک گفتند، در چند سال پس از کودتای وی در اروپا و دیگر نقاط جهان به مسافرت پرداخت و بدین ترتیب با تبلیغات بر علیه ژنرال پینوشه و دستیاران جنایتکارش موفق شد ضمن افشاکری از رژیم ژنرال های حاکم بر شیلی مقدار قابل توجهی کمک های مالی و نظامی برای مبارزین شیلی تهیه کند، اما او شدیداً " از مرگ پدرش و اوضاع خفقان آور شیلی ناراحت بود و این ناراحتی روز بروز شدیدتر شد تا اینکه در سال ۱۹۷۸ منجر به خودکشی وی شد،) برای چند دقیقه بحث و جدال بین سالوادور آئنده و زنان حاضر در جلسه شدیداً " ادامه یافت تا اینکه سرانجام سالوادور آئنده از جا بلند شد و در حالیکه بطرف دفترش میرفت گفت که او تصمیم خود را گرفته و زنان باید کاخ را ترک کنند، سکوت غم انگیزی برای چند لحظه فضای سالن را پر کرد، فرصت برای بحث و اقناع وجود نداشت، حوادث سریعاً " اتفاق افتادند و همه را در مقابل عمل انجام شده قرار دادند، در آن لحظه فقط یک مسئله در فکر همه بود، دفاع از کساکخ لاموندا و به عبارت دیگر مبارزه بر علیه فاشیسم، به ناگهان صدای شلیک گلوله سکوت سالن را درهم شکست، دکتر با رتولین در خاطرات خود می نویسد: "مانیز شروع به تیراندازی بسوی ما جمیع کردیم صدای شلیک گلوله و شوپ و خمپاره گوشها را کر کرده بود و دیگر صدای ناله زخمی شدگان بگوش نمیرسید، اکثر گلوله های دشمن متوجه دفتر آئنده بود در حالیکه وی با بازو کاشی در دست بسوی ما جمیع شلیک کرد و موفق شد یک تانک را که در حال پیشروی بسوی کاخ بود منفجر کند، بنظر میرسد که موقتاً " ما موفق شده بودیم که ما جمیع را شکست دهیم چرا که پیشروی سربازان در زیر آتش سنگین ما متوقف شد و ۲ دستگاه



تا نک آنان نا بود و تعدادی از افرادشان کشته شدند. فرما نسسده نیروهای مهاجم در بلندگوی دستی خود به ما اخطار کرد که اگر ما تسلیم نشویم نیروی هوایی کاخ لاموندا و ما را نا بود خواهد ساخت. او گفت که ما تا ساعت ۱۱ فرصت داریم که تصمیم بگیریم و در صورتیکه تا آن موقع تسلیم نشویم، نیروی هوایی بمباران کاخ را در راس ساعت ۱۱ شروع خواهد کرد.

در این شرایط تنها کاری که آلنده تواند است انجام دهد این بود که زنان را از کاخ به بیرون بفرستد و آنان را از خطر کشته شدن نجات دهد. با وجودیکه آنان هنوز با عصبانیت به این کار اعتراض میکردند، آلنده دستور داد آنان را به یک انبار زیرزمینی در چند صد متری کاخ ببرند، با میدا اینکه در آنجا خطری آنان را تهدید نخواهد کرد. در انبار زیرزمین زنان تصمیم گرفتند که به صحنه مبارزه با زگردند و در جنگ شرکت کنند. خبر مقاومت آنان به گوش آلنده رسید. در حالیکه هنوز جنگ بین دو طرف در جریان بود آلنده خود را به انبار زیرزمین رساند و با زنان سخن گفت و آنان را تصیحت کرد. "فریدا موداک" که یک خبرنگار زن و از یاران وفادار آلنده و دوست بیثا تریس دختر آلنده بود در خاطرات خود چنین می نویسد :

"آلنده رو به فرد فرد ما کرد و گفت :

"شما خیلی جوان هستید. به آینه فکر کنید و اینکه شما چقدر میتوانید در مبارزه علیه ژنرال های فاشیست و اربابان امریکا ایشان موء شر باشید". او سپس رو به دخترش بیثا تریس که از همه بی تاب تر بود کرد و گفت : "بیثا تریس عزیز به فرزندت که در خانه است فکر کن تو باید او را مثل یک مبارز تربیت کنی و عزیزم به فرزند بد دنیا نیا مدهات فکر کن. (بیثا تریس در آن موقع هشت ماهه حامله بود) تو به فرزندانت و فرزندان میهنت مدیونی که آنان را آگاه کنی. تو و امثال تو باید زنده بمانید تا مبارزه رشد کند. او سپس رو به دختر دیگرش ایزابل کرد و گفت : "ایزابل عزیز، تو در مقابل هموطنانت و همچنین مادرت مسئول هستی. مادرت اکنون و پس از این وقایع به کمک تو احتیاج دارد. بخاطرا و از کاخ خارج شو". سپس صدای آلنده حالت قاطعیستی بخود گرفت و گفت : "دیگر کافی است. شما ها هم اکنون از قمر و حتی

از این انبار خارج می شوید و این یک دستورا است . " فریدا موداک در خاطرات خود ادامه میدهد : ما به آئنده خاطر نشان ساختیم که اگر ما از کاخ خارج شویم هیچگونه ضمانتی وجود ندارد که ما را بعنوان گروگان نگیرند و سپس بعنوان یک برگ برنده برای تسلیم شما و یا رانتان استفاده ننمایند . در اینجا آئنده که بنظر میرسد کاسه صبرش لبریز شده بود گفت : " آنوقت جهانیا ن شاه پیروزی ایمان بر احساس و عاطفه در راه آزادی خواهند بود . "

سپس آئنده برای اینکه از خروج زنان مطمئن شود زنان را تا دم در کاخ همراهی کرد و همه آنان را بوسید و برای آنان و مردم شیلی در مبارزه بیامان نشان در راه آزادی و بر علیه فاشیسم آرزوی پیروزی کرد . او سپس گوشی تلفن را که هنوز به همه مراکز نگهبانی کاخ که اکنون در کنترل یکی از ژنرال های مهاجم قرار داشت متصل بود برداشت و خطاب به ژنرالی که در آن سوی خط تلفن قرار داشت چنین گفت : " گروهی از زنان که در کاخ بودند در حال خروج از قصر هستند . بسا وجودیکه می دانیم شما ها خائن هستید و در مکتب خائنین انجام هر عمل زشتی ممکن است ولی کماکان انتظار دارم که با در اختیار گذاشتن یک جیب این زنان را از محوطه زد و خورد خارج کنید و آنان را سالم به محوطه مرکزی شهر برسانید . "

پس از چندین دقیقه سکوت ژنرال با تقاضای آئنده موافقت کرد . " فریدا موداک می نویسد :

" هرگز آخرین باری که آئنده را دیدم فرا موش نمیکنم و کلاهی نظا می آهین بر سر و مسلسل در دست و چشمانی پر از قاطعیت و امید داشت . ما بناگهان خود را بیرون از قصر در میان خیابان یافتیم و در پشت سر ما بسته شد . ولی خبری از جیب و یا سربازی که ما را به محوطه بیرون همراهی کردند نبود . تیراندازی قطع شد ولی همگی ما بطرف مسلسل گارد کاخ حرکت کردیم ولی با تعجب فراوان آنجا را نیز خالی یافتیم . همگی بطرف خیابان راه افتادیم ولی اثری از نیروهای نظا می که تا چند دقیقه پیش بروی ما آتش میگشودند نبود . پس از چند لحظه ۲ فروند جت نیروی هوایی برای پرواز شناسایی در ارتفاع بسیار کم بر فراز کاخ پرواز کردند و ما فهمیدیم که علت عدم حضور سربازان این است که

ارتش نیروهای خود را عقب کشیده تا به نیروی هوایی دامنه وسیع فعالیت برای بمباران کاخ بدهد. بنا تریس گفت که او مصمم است که به قصر برگردد و به آئنده بگوید که بهتر است ما نیز در درون قصر بمانیم چون هر لحظه ممکن است بمباران شروع شود. قبل از اینکه کسی بتواند نظریه‌ای بدهد بنا تریس بطرف قصر دوید و شروع به کوبیدن در ورودی کاخ کرد. دکتر بارشولین از پنجره کوچک به بیرون نگاه کرد و بنا تریس را دید. بنا تریس گفت که ما در محوطه پای زقرا رگرفته ایم و با در نظر گرفتن اینکه بمباران هر لحظه ممکن است شروع شود ما امن تر خواهیم بود اگر در درون قصر باشیم. در این لحظه دکتر بارشولین کلید اتومبیل خود را از پنجره بیرون انداخت و گفت که از اتومبیل استفاده کرده و از این منطقه دور شوید ولی دستور ریاست جمهوری این است که شما را به قصر راه ندهیم.

بنا تریس بطرف ما برگشت و ما به طرف محل پارکینگ اتومبیلها رفتیم و با کمال تعجب دیدیم که کلیه اتومبیلهای پارک شده در محل پارکینگ کاخ در سبزه صبح آن روز از بین رفته و ناپوشده است. دیگر چاره‌ای نبود و ما میبایداً از آنجا به هر ترتیب دور شویم.

ساعت ۱۱ و ۱۵ دقیقه بود که ما دوان دوان از محوطه قصر دور شدیم ولی هنوز صد قدم نرفته بودیم که صدای شلیک گلوله از همه جهت گوشمان را کر کرد. تانکهای ارتش از همه طرف کاخ لاموندا را بزیر آتش گرفتند. ما سرا سیمه به نزدیکترین ساختمان پناه بردیم ولی آنرا بسته یافتیم. در صد قدمی ما ساختمان روزنامه لاپرسنا متعلق بسره‌باز حزب دموکرات شیلی که با ژنرال‌های کودتاگر همکاری کرده بود قرار داشت. به طرف آن دوان شدیم و درست در همین لحظه ۲ نفر از زنان همراه ما بناگهان از ما جدا شدند و از چشمان ناپدید گردیدند.

ما با ساختمان روزنامه لاپرسنا وارد شدیم و آنرا با استثناء دربان خالی از سکنه یافتیم. به دربان که هیچکدام از ما را نمی‌شناخت گفتیم که ما از کارکنان یکی از وزارتخانه‌ها هستیم و از وضع خیبر نداشتیم و امروز طبق معمول به سرکار آمدیم ولی در این شرایط قرار گرفتیم. او ما را به درون برد و در زیر پله‌های آهنین طبقه اول جای



سالمواد آلوده در حال سخنرانی در سازمان ملل متحد، در دسامبر ۱۹۷۲. او در این سخنرانی آمریکا را به دلیل کمپانیهای چندملیتی را متهم به نابودی نیلی و سفیدریزی برای سرنگونی حکومت وی نمود.

"عکس اجتماعی از آرشیو سازمان ملل"



کودناگران پس از بقدرت رسیدن برهبری پهنوشه (مفراول ردیف نشسته از سمت چپ) در کلبه ای با متباگو حضور بهم رسانیدند تا به شکرانه قتل عام ۳۰ هزار نفر دست نیایش به درگاه خداوندان قدرت در کاخ سفید بردارند.

"عکس اجتماعی از واپدور لدفنتو"

داد، رادیوی ترازیستوری او روشن بود و علامیه‌ها و اخطارهای ژنرال پینوشه در مورد بمباران کردن لاموندا مرتب از آن بگوش میرسید، هنوز چند لحظه نگذشته بود که بمباران شروع شد. همچنان که بمب‌ها و راکت‌ها به لاموندا اصابت میکرد و صدای انفجار به گوش ما میرسید، تصور اینکه آئنده و یاران وفادارش در چه شرایطی هستند قلوب ما را به درد می‌آورد. دربان ساختمان برای اولین بار به حرف آمد و گفت "چرا آن آدم‌ها از لاموندا بیرون نمی‌آیند و خود را تسلیم کنند؟ شاید اصلاً کسی آنجا نیست! جای تاء سفاست که قصاص زیبایی لاموندا اینچنین مخروبه شده است!" همگی ما گوش کردیم که احساسات و خشم خود را در مقابل این اظهارات فیلسوفانه! کنترل کنیم و خون سرد با شیم، بناگهان در باز شد و یک خبرنگار جوان "لاپرسنا" وارد شد و نگاه‌های به ما کرد و همه ما را شناخت ولی بدون اینکه حرفی بزند و هویت ما را افاش کند بسوی دفتر کارش رفت. نیم ساعت پس از ورود ما به لاپرسنا بمباران هوایی لاموندا متوقف شد و رادیو اعلام کرد که بمباران موقتا "متوقف شده تا ژنرال‌ها ببینند آیا آئنده و یارانش تسلیم میشوند یا نه. ما از مخفیگاه خود خارج شدیم تا خود را به نقطه امنی برسانیم. پس از خروج از ساختمان روزنامه "لاپرسنا" نگاه‌های به کاخ لاموندا کردیم ولی کاخ دیده نمیشد، آنچه دیده میشد فقط دود بود و آتش. پس از گذشتن از ۲ خیابان با ردیگر شلیک گلوله از سر گرفته شد. بنظر میرسد این آخرین بمباران کاخ لاموندا قبل از تسخیر آن بوسیله نیروهای زرهی باشد. بدلیلی ۲ نفر دیگر از گروه ما که دو زن روزنامه‌نگار بودند از ما جدا شده و از چشم‌ناپدید شدند. حالا دیگر ما چهار نفر بودیم ۲ دختر آئنده بناتریس و ایزابل، نانی همسر پزشک آئنده، و من. همگی به طرف هتلی که در نزدیکی بود روان شدیم و وارد قسمت ورودی هتل شدیم. قسمت ورودی هتل پر از زنان و مردان شیک پوش بود که از طرز لباس پوشیدنشان معلوم بود که از ثروتمندان هستند. آنان در حالیکه شراب مینوشیدند پیروزی ژنرال‌ها را به هم‌دیگر تبریک میگفتند. پنجره‌های قسمت ورودی هتل بطرف کاخ لاموندا باز میشد و آنان کاملاً شاهد بمباران کاخ لاموندا و نابودی آئنده و یارانش بودند. از میان این گروه ما را خود

را بطرف راهروی هتل و محل استقرار تلفن‌ها باز کردیم. من به مادرم تلفن کردم و گفتم که ما چهار نفر هنوز زنده ایم. ولی ایزابل موفسوق نشد که با مادرش یعنی همسر آلنده که در کاخ توماس مورو بسر میبرد تماس بگیرد. همه به فکر فرو رفته بودیم چرا که میدانستیم با لاکسره چه اتفاقی در لاموندا خواهد افتاد. بناگهان رادیوی هتل اعلام کرد که نیروی هوایی با بمباران شدید کاخ توماس مورو را نیز کاملاً ویران کرده است و اینجا بود که ما فهمیدیم چرا ایزابل نتوانست با مادرش تماس بگیرد.

در حالیکه گریه گلوی ما را می‌فشرده صدای خنده و آهنگ شادی از سالن بزرگ هتل بگوش می‌رسید که به یکدیگر نوید میدادند دیگر خطری به اسم آلنده وجود ندارد. صدای باز کردن بطری های شامپاین و تبریک به یکدیگر گوشمان را می‌آزرد. در این لحظه دو صدای متفاوت در هم آمیخت. صدای اول شروع بمباران مجدد لاموندا بود و صدای دوم فریاد کفنا رهای بیشرمی بود که در سالن هتل فریاد میزدند: "مرگ بر ما رکسیستها" "بسلامتی ژنرال های عزیزمان شامپاین بنوشیم". "پیروز باد شورای نظامی مان" و زمانی که شعله های آتش از کلیسه نقاط لاموندا بالا رفت، کفنا ران با دست آنرا به یکدیگر نشان میدادند و با تمسخر به یکدیگر می گفتند: "بین این آتش از روی استخوان آلنده و یا رانش بلند میشود. آنها کباب خواهند شد". هر کدام از این سخنان بیشرمانه همچون تیری بر جگر ما می نشست و تحمل آن دیگر برایمان امکان پذیر نبود. ما میباید از این محصل لعنتی خارج شویم. در حالیکه ما مشورت میکردیم که بکجا برویم مدیر هتل به ما نزدیک شد و بما گفت که بهتر است از آنجا خارج شویم. شاید او ما را شناخت ولی از طرز لباس پوشیدن ما متوجه شد که ما بیه آن محیط تجملاتی و لعنتی تعلق نداریم. او به ما تذکر داد که باید خود را قبل از ساعت ۳ بعد از ظهر به محل امنی برسانیم چرا که قوانین حکومت نظامی از ساعت ۳ بعد از ظهر شروع خواهد شد.

همگی از آن هتل جهنمی خارج شدیم و روی خود را از کاخ لاموندا که در دود بسیار سیاهی میسوخت گردانندیم. نمانی در نزدیکی آنجا زندگی میکرد ولی رفتن به خانه و چیزی مثل خودکشی بود و به ناگهان